

بررسی تجربی ارتباط تجانس مذهبی با خودکشی در ایران*

محمد رضا طالبان*

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۵)

چکیده

در بسیاری از تحقیقات انجام گرفته در جامعه‌شناسی کلان نشان داده شده است که دین و دینداری موجب کاهش نرخ‌های خودکشی هم در سطح بین‌کشوری و هم درون‌کشوری می‌شود. با این حال، در ادبیات نظری و پژوهشی مربوط به ارتباط دین و خودکشی چندان به این نکته پرداخته نشده است که تجانس مذهبی چگونه بر نرخ‌های خودکشی تأثیر می‌گذارد. در جامعه‌شناسی، میراث علمی دورکیم در خودکشی‌پژوهی با مقایسه تأثیر سنت‌های مذهبی مختلف بر نرخ‌های خودکشی تداوم یافته است، اما یک جایگزین نویدبخش برای تکمیل و پیشرفت این حوزه مطالعاتی عبارت از بررسی تأثیرات تجانس مذهبی بر نرخ‌های خودکشی است. در همین راستا، برخی جامعه‌شناسان ادعا نمودند که تجانس مذهبی کانون مناسب‌تری برای مطالعات جامعه‌شناختی خودکشی در سطح کلان است. لذا، مطالعه حاضر در بسط میدان پژوهشی مربوط به ارتباط دین و خودکشی و با تمرکز بر جامعه ایران حول محور این پرسش کلیدی یا سوال اصلی سازمان داده شد که چه ارتباطی بین تجانس مذهبی و نرخ‌های خودکشی در ایران وجود دارد؟ روش تحقیق این مطالعه، «تطبیقی درون‌کشوری» بوده که از داده‌های جمعی سال ۱۳۹۵ (آخرین سرشماری در ایران) برای مقایسه کمی استان‌های ایران استفاده نموده است. در مجموع، نتایج تحقیق نتوانست حمایت تجربی برای این مدعا فراهم آورد که تجانس مذهبی تأثیر کاهشی بر نرخ‌های خودکشی دارد. به‌عکس، یافته‌های تحقیق نشان داد که تجانس مذهبی ارتباط مثبت یا تأثیر افزایشی بر نرخ‌های خودکشی در استان‌های ایران داشته است. در بخش پایانی این مقاله، کوشش شد ضمن ارائه تحلیلی

* مقاله علمی: پژوهشی
<http://dx.doi.org/10.22034/jsi.2022.113167.1422>

qtalebani@yahoo.com

* عضو هیأت علمی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

پسینی بر پایه یک دیدگاه نظری متأخر در جامعه‌شناسی دین (نظریه بازار دین) تفسیری نظری برای توجیه یک چنین یافته ناسازگار و غیرمنتظره‌ای ارائه شود.
مفاهیم اصلی: تجانس مذهبی؛ تنوع مذهبی، خودکشی، نظریه دورکیم، نظریه بازار دین.

طرح مسأله

حوزه پژوهشی ارتباط دین با انواع رفتارهای کجروانه مثل خودکشی دارای ادبیات گسترده، متنوع و همراه با مجادلات طولانی و حل‌نشده در علوم اجتماعی است. دیدگاه غالب و سنتی در این حوزه پژوهشی عمدتاً در این باور عمومی بازتاب یافته که دین نقش فعالی در ممانعت از بروز رفتارهای کجروانه از طریق کنترل‌های درونی بازی می‌کند. به سخن دیگر، دین به‌عنوان یک کارگزار مهم کنترل اجتماعی از طریق کمک به‌درونی کردن ارزش‌های اخلاقی و پذیرش هنجارهای اجتماعی، هم‌نوایی افراد را افزایش داده و مانع رفتارهای کجروانه می‌گردد. ادبیات گسترده پژوهشی نیز عمدتاً حمایت تجربی را از همین دیدگاه سنتی فراهم نموده که دین، مانع کجروی بوده و به‌عنوان عاملی محافظ در برابر خودکشی عمل می‌کند (کوکران و همکاران، ۱۹۹۴؛ هافمن و بحر، ۲۰۰۶؛ کلوچی و مارتین، ۲۰۰۸؛ وورچل و گرینگ، ۲۰۱۰؛ استک و کپاساوا، ۲۰۱۱).

شایان ذکر است که از ابتدای تکوین علم جامعه‌شناسی تاکنون، نهاد دین به‌دلیل نقش و کارکردهای مهمی که در مناسبات و پیامدهای اجتماعی درون جوامع داشته، مورد توجه بسیاری از جامعه‌شناسان قرار گرفته است. در این راستا، دورکیم مدعی شد که مهم‌ترین جنبه دین را باید در تأثیرات مثبت آن بر اجتماع جست‌وجو کرد. استدلال دورکیم آن بود که دین، چسبی است که افراد را به یک‌دیگر در اجتماع پیوند می‌دهد و به‌افراد کمک می‌کند تا خودشان را به‌مثابه یک اجتماع واحد با ارزش‌ها و هنجارهای مشترک تعریف کرده و به‌درک هویت جمعی نائل آیند. پس از نظر دورکیم، دین یک نهاد انسجام‌بخش و یکپارچه‌کننده کلیدی در جامعه است و به‌انسجام و تنظیم اجتماعی جامعه کمک می‌کند (رابرتس، ۱۹۸۴؛ مور، ۲۰۱۵). در همین راستا بود که دورکیم (۱۸۹۷) استدلال نمود که دین واجد تأثیر مثبت اجتماعی در کاهش نرخ خودکشی در جوامع است. وی تأثیر دو مذهب پروتستان و کاتولیک را بر نرخ‌های خودکشی در اروپای قرن نوزدهم تحلیل نمود و به این نتیجه رسید که مناطق تحت سیطره مذهب پروتستان، نرخ‌های خودکشی بالاتری نسبت به‌مناطق داشتند که تحت سیطره مذهب کاتولیک بود. به‌گفته دورکیم، آموزه‌های اعتقادی در تحریم خودکشی در هر دوی این مذاهب یکسان بوده و در نتیجه نمی‌تواند مسئول تفاوت در نرخ‌های خودکشی باشد. دورکیم معتقد بود چیزی که این تفاوت را تبیین می‌کند، ساختار نظام مذهب کاتولیک است که باعث یکپارچگی اجتماعی و تنظیم رفتارهای پیروان در درون یک اجتماع مذهبی می‌شود. در مقابل، نظام مذهب پروتستان بر بنیان‌گزينش عقلانی و اختیار فردی استوار

است که یک پارچگی و انسجام اجتماعی را ترویج نمی‌کند و نمی‌توانست رفتار افراد را درون این اجتماع مذهبی تنظیم و کنترل نماید. برای دورکیم، دین فراهم‌آورنده نظام هنجاری، شبکه فرصت‌ها و مناسکی است که برای حفظ سطح بالایی از همبستگی و انسجام اجتماعی و جلوگیری از نابسامانی جامعه‌ی ضرورت دارد. به‌عکس، سطوح پایین همبستگی اجتماعی را می‌توان ناشی از انتخاب‌های فردی بیشتر، اتکای بیشتر به خود و تبعیت کمتر از استانداردهای جمعی دانست. به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت که از منظر دورکیم، دین را باید یک نهاد اجتماعی دانست که موجب همبستگی اجتماعی و ادغام فرد در جامعه می‌شود. این امر در برگشت، زمینه‌های عاطفی و هنجاری ضروری را برای مجبور کردن مردم در غلبه بر منافع فردی‌شان به‌همراه می‌آورد. شایان ذکر است که مطالعات تجربی نیز بارها تأثیر انسجام‌بخش و انتظام‌بخش دین را حتی در جوامع مدرن تأیید کرده‌اند. به‌طور مثال، نشان داده شده است که دینداری از طریق تأکید مضاعف بر هنجارهای اخلاقی و تحکیم نظام کنترل اجتماعی منجر به کاهش جرم، بزهکاری و سایر رفتارهای نابهنجار در جوامع می‌گردد (استارک و بین‌بریج، ۱۹۹۶؛ استارک، ۱۹۹۶؛ هافمن و بحر، ۲۰۰۶؛ صدیقی، ۲۰۱۶).

البته از منظر دورکیم، تمامی سنت‌های مذهبی به‌عنوان اجتماعاتی که پیروان را حول اعتقادات و مناسک مشترکی وحدت می‌بخشند، کم‌وبیش انسجام و تنظیم اجتماعی را تقویت می‌کنند؛ ولی در مقام مقایسه، اعضای آن دسته از مذاهبی که انسجام و تنظیم بیشتری را ترویج می‌دهند، احتمال خودکشی‌شان پایین‌تر است. بدین ترتیب، دورکیم نتیجه گرفت که بالاترین نرخ‌های خودکشی در مناطقی است که فاقد سطوح مکفی از انسجام اجتماعی و تنظیم اجتماعی هستند و نقش محافظتی دین در برابر خودکشی نیز به‌همین ویژگی انسجام‌بخش و تنظیم‌کنندگی دین بازمی‌گردد.

نکته مهم در این خصوص آن است که گرچه میراث علمی دورکیم در خودکشی‌پژوهی با مقایسه تأثیر سنت‌های مذهبی مختلف بر نرخ‌های خودکشی در جامعه‌شناسی تداوم یافته است (برای نمونه ر. ک. به: استک، ۱۹۸۳؛ بروت، ۱۹۹۴؛ اینیچن ۱۹۹۸؛ کمال و لوونتهال، ۲۰۰۲؛ درویک و همکاران ۲۰۰۴؛ عبدالخالق، ۲۰۰۴)، اما یک جایگزین نویدبخش برای تکمیل و پیشرفت این حوزه مطالعاتی عبارت از بررسی تأثیرات تجانس و تنوع مذهبی بر نرخ‌های خودکشی است. در همین راستا، الیسون و همکاران (۱۹۹۷) ادعا نمودند که تجانس مذهبی، به‌عنوان یک متغیر ناب‌ساختاری که بازتاب دهنده یک خصیصه خالص اجتماعی است، کانون مناسب‌تری برای مطالعات جامعه‌شناختی خودکشی در سطح کلان است. بر این اساس، مطالعه حاضر در بسط میدان پژوهشی مربوط به ارتباط دین و خودکشی و با تمرکز بر جامعه ایران حول محور این پرسش کلیدی یا سوال اصلی

سازمان داده شد که چه ارتباطی (مثبت، منفی) بین تجانس مذهبی و نرخ‌های خودکشی در ایران وجود دارد؟

تبیین نظری

اکثر تحقیقات انجام گرفته در جامعه‌شناسی نشان داده که دین و دینداری موجب کاهش نرخ‌های خودکشی هم در سطح بین‌کشوری (هوانگ ۱۹۹۶؛ نیلمن و همکاران ۱۹۹۷؛ استک و کپاساوا ۲۰۱۱) و هم درون‌کشوری (بروت ۱۹۸۶، ۱۹۸۸؛ بین‌بریج ۱۹۸۹؛ بور، مک‌کال و پاول‌گرینر، ۱۹۹۴؛ الیسون، بور و مک‌کال، ۱۹۹۷) می‌شود. با این حال، در ادبیات نظری و پژوهشی موجود چندان به این نکته پرداخته نشده که تجانس مذهبی چگونه بر نرخ‌های خودکشی تأثیر می‌گذارد. چنان که پیش از این گفته شد، به اعتقاد دورکیم تأثیر افزون‌تر آیین کاتولیک بر کاهش نرخ‌های خودکشی به دلیل توانایی این نظام مذهبی در تحقق عملی ارزش‌های منجر به یک‌پارچگی اجتماعی و تنظیم رفتارهای افراد بوده است. مع‌هذا، به نظر می‌رسد که اگر مذهب کاتولیک در جامعه‌ای سیطره فراگیر داشته باشد (تجانس مذهبی)، توانایی یکپارچه‌سازی و تنظیم‌کنندگی اجتماعی‌اش متفاوت از جامعه‌ای است که مذهب کاتولیک فقط یک مذهب در میان بسیاری از مذاهب دیگر است (تنوع مذهبی). افراد جامعه دوم دارای اعتقادات و ارزش‌های مذهبی متفاوتی هستند و به یک نظام مذهبی مسلط محدود نمی‌شوند. در یک چنین حالتی، ممکن است که قدرت دین برای کاهش خودکشی رو به‌زوال رود، زیرا افراد توسط یک دین واحد تنظیم نشده و در یک اجتماع مذهبی واحد ادغام نمی‌شوند.

از سوی دیگر، تجانس مذهبی این احتمال را افزایش می‌دهد که برهم‌کنش‌های اجتماعی - با همسایگان، همکاران، اعضای انجمن‌های داوطلبانه و تماس‌های بدون برنامه‌یزی قبلی با غریبه‌ها - میان افراد هم‌مذهب بیش از کسانی باشد که از حیث مذهبی با یک‌دیگر متفاوت هستند. یک سنت پژوهشی گسترده در علوم اجتماعی نشان می‌دهد که پیوندهای اجتماعی بصورت بسیار آسان‌تر در میان افرادی شکل می‌گیرد که واجد اعتقادات، علایق و فعالیت‌های مشترک هستند (فلد، ۱۹۸۲؛ مارسدن، ۱۹۸۸). به علاوه، بسیاری از هم‌مذهبان به‌خاطر تعهدهای الهیاتی و اعمال مناسکی مشترک‌شان گرایش دارند تا مفروضات همسازی در خصوص اخلاقیات، خانواده، مسایل و مشکلات عمومی، و بسیاری از عرصه‌های دیگر زندگی داشته باشند (والد، اوون و هیل، ۱۹۸۸؛ گای، الیسون و پاورز، ۱۹۹۶). این یافته‌ها دلالت بر آن دارند که تجانس مذهبی در یک منطقه می‌تواند انسجام اجتماعی و احساس تعلق به یک اجتماع اخلاقی واحد را میان ساکنان آن منطقه بالا می‌برد. همچنین، تحقیقات سطح خرد در طول سالیان متمادی نشان داده است که پیوندهای اجتماعی در میان افرادی که واجد پس‌زمینه‌های مشترک (از حیث جنسیت، تحصیلات، و مذهب) هستند غالباً فراهم آورنده منافع روانشناختی بیشتری نسبت به مناسبات میان افرادی است که از

پس زمینه‌های متفاوت برخوردارند (روزنبرگ، ۱۹۶۲؛ لین، وولفل و لایت، ۱۹۸۵). دانش‌پژوهان حوزه حمایت اجتماعی نیز تأکید نموده‌اند که تلاش‌های حمایتی وقتی بیشترین ارزشمندی را پیدا می‌کند که دهنده و گیرنده حمایت واجد زبان و هنجارهای مشترک در خصوص فعالیت‌ها و معنای اقدام‌های حمایتی باشند (ژاکوبسون، ۱۹۸۷؛ الیسون و جورج، ۱۹۹۴؛ وثنو، ۱۹۹۴). در بسیاری از اجتماع‌ها و سنت‌های مذهبی، اعتقادهای مشترک در خصوص همدلی و پشتیبانی محرومان می‌تواند تقویت‌کننده گفتمانی مشترک در خصوص رنج‌های بشری و رفتارهای حمایتی باشد (پارگامنت، ۱۹۹۶) و هم‌مذهبان می‌توانند به یک‌دیگر کمک کنند تا تجربیات زندگی‌شان را در درون چارچوب گسترده‌تری از معنا قرار دهند.

در نهایت، گروه‌های مذهبی مسلط در سطح یک جامعه غالباً حافظ و حمایت‌کننده زیرساخت‌های پیچیده نهادی در درون آن جامعه هستند که مشتمل بر رسانه‌های اجتماعی، مدارس و موسسات خیریه و همچنین کلیساها و ادارات محلی است و بدین‌وسیله به شکل دادن فرهنگ‌های محلی نیز کمک می‌کنند (پسکوسولیدو، ۱۹۹۰؛ دمرات و ویلیامز، ۱۹۹۲). در چنین جوامعی، گفتمان عمومی که توسط حکام و رهبران، مقامات اداری، رسانه‌ها و دیگران هدایت و اداره می‌شود معمولاً تمایل دارد تا منعکس‌کننده حساسیت گروه‌های مذهبی مسلط در مورد مسائل اعتقادی-اخلاقی و سیاست‌گذاری‌ها باشد (یا حداقل، موجب رنجاندن آنها نشود). مذهب هژمونیک در یک جامعه به همراه سایر نهادهای داخلی می‌تواند احساسی از سنت و هویت محلی به همراه روایتی منسجم از زندگی اجتماعی را حفظ و حمایت کند که ساکنان را از نسلی به نسل دیگر و همه طبقات اجتماعی را به یک‌دیگر پیوند دهد. به‌میزانی که این فرآیندها در محیط‌های واجد تجانس مذهبی رخ دهند می‌توانند جهان‌بینی‌های مشترک را تقویت کرده و ساختارهای اعتبار مذهبی ساکنان را تحکیم نموده و خطر خودکشی را کاهش دهند (پسکوسولیدو، ۱۹۹۰). در مقابل، در مناطقی که مذاهب مختلف برای کسب سهم بیشتر در بازار دین و نفوذ اجتماعی بیشتر رقابت می‌کنند، دستیابی به یک چنین عرصه عمومی منسجم و یکپارچه‌ای کمیاب‌تر یا دشوارتر است. بر اساس استدلال‌های نظری فوق‌الذکر می‌توان منطقاً این فرضیه را برای آزمون تجربی استنتاج نمود که بین تجانس مذهبی و نرخ‌های خودکشی ارتباطی معکوس وجود دارد.

روش شناسی و داده‌ها

از آنجا که متغیر وابسته این تحقیق یعنی «نرخ خودکشی» صفت سیستم‌های اجتماعی است، لاجرم این پژوهش به سمت سطح کلان سوق پیدا نموده است. در این سطح تحلیلی، بهترین روش برای ارزیابی تجربی فرضیه تحقیق «روش تطبیقی کمی»^۱ تشخیص داده شد. از طرف دیگر، محدودیت‌های عملی در دستیابی به داده‌های مناسب برای متغیر خودکشی در واحدهای محیطی کمتر از استان‌های ایران (یعنی، شهرستان‌ها یا شهرها) موجب شد که «استان» را واحد تحلیل این مطالعه تطبیقی قرار دهیم. بدین ترتیب، روش تحقیق این مطالعه «تطبیقی درون‌کشوری» انتخاب گردید که از داده‌های جمعی برای مقایسه کمی استان‌های ایران استفاده نموده است. از این رو، اگر گفته شود که «واحد تحلیل» و «سطح تحلیل» در مطالعه حاضر به ترتیب «استان» و «ایران» بوده که از داده‌های ثانویه سال ۱۳۹۵ (آخرین سرشماری موجود در کشور) برای تحلیل نهایی استفاده گردیده است، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. لازم به یادآوری است که مشخصات این داده‌ها، ذیل تصریح مفهومی و عملیاتی‌سازی هر متغیر در بخش بعدی تشریح شده است.

مفهوم‌سازی

الف) متغیر وابسته

از حیث مفهومی، خودکشی به مرگی اطلاق می‌شود که نتیجه مستقیم اقدامی عامدانه باشد که شخص قربانی به قصد پایان دادن به زندگی‌اش انجام داده است. از حیث تجربی، شایان ذکر است که نرخ خودکشی استانی ایران در سال ۱۳۹۵ بر اساس داده‌های رسمی پزشکی قانونی کشور توسط علیوردی‌نیا (۱۳۹۹) محاسبه گردیده که در این پژوهش نیز همین داده‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. علیوردی‌نیا (۱۳۹۹) برای حذف اثر تفاوت جمعیت استان‌ها و مقایسه‌پذیر نمودن داده‌ها، تعداد خام خودکشی‌های موفق را بر تعداد جمعیت آن استان تقسیم و سپس در عدد صدهزار ضرب کرده است. عدد بدست آمده از این فرمول، دلالت بر آن دارد که در سال ۱۳۹۵ به ازای هر یکصد هزار نفر جمعیت چه تعداد وقوع خودکشی موفق در هر استان ایران وجود داشته است.

ب) متغیر مستقل

از حیث نظری، تجانس مذهبی عبارتست از میزانی که ساکنان یک منطقه/جامعه به یک مذهب واحد وابستگی و پایبندی دارند. از حیث تجربی، تجانس مذهبی با شاخص هرفیندال^۲ عملیاتی گردید. لازم به اشاره است که شاخص هرفیندال در ابتدا توسط اقتصاددانان برای سنجش میزان تمرکز موسسات تجاری/بازرگانی در بازارها مورد استفاده قرار گرفت. سپس، توسط جامعه‌شناسان

^۱ Quantitative Comparative Method

^۲ Herfindahl index

برای سنجش میزان تنوع گروه‌ها در یک سیستم اجتماعی و در نهایت برای سنجش میزان تکثر یا تجانس مذهبی در واحدهای منطقه‌ای به کار گرفته شده است (ر. ک. به: لایرسون، ۱۹۶۹؛ فینک و استارک، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹؛ یاناکن، ۱۹۹۱؛ استارک، فینک یاناکن، ۱۹۹۵؛ الیسون، بور و مک‌کال، ۱۹۹۷). مشکل اصلی در بکارگیری این شاخص در ایران آن است که بیش از ۹۹ درصد ساکنان استان‌های ایران وابسته به یک دین واحد یعنی دین اسلام هستند (سالنامه آماری کشور، ۱۳۹۵: ۱۵۹). این بدان معنی است که از حیث دینی، ما با تجانس کامل یا انحصار دینی در ایران روبرویم. پس، به دلیل نبود تفاوت یا واریانس لازم بین استان‌های ایران از حیث میزان تجانس دینی نمی‌توان اثر آن را روی نرخ‌های خودکشی برآورد نمود. با این وصف، وقتی دین اسلام را به دو نوع مذهب اصلی در درون آن یعنی تشیع و تسنن تجزیه کنیم، تا حدودی واریانس بین‌استانی از حیث نسبت ساکنان شیعه و سنی یا میزان تجانس مذهبی شکل می‌گیرد.

با وجود این، یک چنین راه‌حلی ما را با یک مشکل دیگر مواجه می‌سازد: مشکل نبود داده‌های معتبر در خصوص جمعیت شیعه و سنی در هر یک از استان‌های ایران. متأسفانه اطلاعات آماری رسمی منتشر شده از تعداد پیروان دو مذهب اصلی دین اسلام در ایران، یعنی تشیع و تسنن در هیچ قلمرو محیطی (ملی، استانی، شهرستانی، ...) وجود ندارد و در سرشماری سال ۱۳۹۵ نیز اساساً یک چنین سوالی در پرسش‌نامه‌ها گنجانیده نشده بود. به همین سبب، ناگزیر شدیم به داده‌هایی رجوع کنیم که در یکی از وسیع‌ترین پیمایش‌های ملی ایران یعنی، «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج سوم» (۱۳۹۵) با حجم نمونه ۱۴۹۰۶ نفری بدست آمده بود. شایان ذکر است که در این مجموعه داده‌ها، به جز دو مذهب شیعه و سنی، نسبت سایر اقلیت‌های مذهبی ساکن در هر استان نیز مدنظر قرار گرفته بود و بدین سان، موجب گردید تا متغیر تجانس مذهبی از واریانس بین‌استانی بیشتری برخوردار شود.

ج) متغیرهای کنترل

از آن‌جا که پژوهش حاضر بدنبال برآورد اثر یک متغیر مستقل (تجانس مذهبی) بر متغیر وابسته (نرخ خودکشی) در چارچوب یک مطالعه غیرآزمایشی است، بلافاصله باید به پرسش مربوط به کنترل متغیرهای مزاحم یا کوواریته‌ها پاسخ دهد. دلیل آن، این است که برآورد درست از تأثیر خالص یک متغیر مستقل روی متغیر وابسته منوط به کنترل متغیرهای مزاحم است. به همین دلیل و برای افزایش اعتبار درونی نتایج پژوهش ضروری دیده شد تا بر اساس ادبیات نظری و پژوهشی موجود چند متغیر کلان‌پایه تأثیرگذار روی نرخ‌های خودکشی کنترل شوند.

ابتداءً بر اساس توصیه اکید روش‌شناسان تطبیقی (ن. ک: استارک، ۲۰۰۸) مبنی بر لزوم کنترل متغیر «توسعه اقتصادی-اجتماعی» برای افزایش اعتبار درونی هرگونه طرح تحقیق تطبیقی (چه

درون‌کشوری، چه بین‌کشوری) متغیر مذکور به‌عنوان متغیر کنترلی مورد استفاده قرار گرفت. نکته مهم در این خصوص آن است که متغیر توسعه اقتصادی-اجتماعی با بسیاری از متغیرهای سطح سیستمی ارتباط دارد و عدم کنترل آن موجب خلطِ نتایج یا ایجاد همبستگی‌های جعلی می‌شود. همچنین، چون در مطالعات سطح کلان خودکشی، معمولاً متغیر توسعه اقتصادی-اجتماعی مدنظر جامعه‌شناسان قرار گرفته است (برای نمونه: استک، ۱۹۸۳، ۲۰۰۰؛ بروت، ۱۹۸۶؛ مور، ۲۰۱۵) ضروری دیده شد تا این متغیر در مطالعه حاضر نیز کنترل شود. در این راستا، ابتدا سازه «توسعه اقتصادی-اجتماعی استان‌ها» بر اساس چهار معرّف اصلی در ادبیات جامعه‌شناسی یعنی، رشد اقتصادی (سرانه تولید ناخالص داخلی واقعی در استان‌های ایران^۱)، صنعتی‌شدن (نسبت شاغلان بخش صنعت به کل جمعیت فعال در هر استان)، شهری‌شدن (نسبت جمعیت ساکن در شهرها به کل جمعیت استان) و نرخ باسوادی (نسبت تعداد افراد باسواد استان به جمعیت ۶ ساله و بیش‌تر) بر اساس داده‌های موجود در سالنامه مربوط به سرشماری کشوری سال ۱۳۹۵ مرکز آمار ایران مورد سنجش قرار گرفت. سپس، شاخص «توسعه اقتصادی-اجتماعی استان‌ها» از ترکیب وزنی چهار سنجه مذکور بر اساس تکنیک تحلیل مؤلفه‌های اصلی در تحلیل عاملی پس از استاندارد کردن نمره‌ها ساخته شد.

متغیر دوم کنترلی در مطالعه حاضر «انسجام خانوادگی» است که یکی از ابعاد مهم سازه عام‌تر «انسجام اجتماعی» در تبیین تفاوت نرخ‌های خودکشی توسط دورکیم بوده است. دورکیم تصریح نمود که هرچه تعداد اعضای یک خانواده بیشتر و تعاملات در زندگی خانوادگی‌شان افزون‌تر باشد، احتمال خودکشی کمتر می‌شود. از نظر دورکیم، کارکرد و دستاورد اولیه ازدواج، حمایت عاطفی است که به‌متأهلان کمک می‌کند تا مشکلات‌شان را با کمک دیگری حل کنند. در حقیقت، ازدواج و تشکیل خانواده به‌دلیل ادغام فرد در ساختار اجتماعی موجب افزایش انسجام و انتظام شده، و معنای بیشتری به زندگی می‌بخشد و در نتیجه، خطر خودکشی را کاهش می‌دهد. در مقابل، طلاق به‌عنوان فروپاشی نظام خانواده خطر خودکشی را افزایش می‌دهد، زیرا پیوندهای انسجام‌بخش و انتظام‌بخش بین افراد را می‌گسلد (استک ۱۹۸۲ و ۲۰۰۰). از حیث تجربی، سازه انسجام خانوادگی با دو متغیر «بُعد خانوار» و «نرخ طلاق» عملیاتی شد که داده‌های آن از نتایج تفصیلی سرشماری سال ۱۳۹۵ اخذ گردید. البته، برای آن که متغیرهای این سازه نمایانگر «انسجام خانوادگی» باشد، جهت نمره‌های متغیر نرخ طلاق معکوس شد تا هم‌جهت با متغیر «بُعد خانوار» گردد.

متغیر کنترلی سوم با عنوان «نابسامانی اجتماعی» *dysfunctions* از ترکیب عواملی ساخته شد که تأثیرشان بر نرخ‌های خودکشی در ادبیات خودکشی‌پژوهی نشان داده شده بود. با توجه به-

^۱ برای آشنایی با چگونگی محاسبه این شاخص در سطح استان‌های کشور مراجعه کنید به: صالحی ۱۳۹۷.

مفاد تئوری خودکشی دورکیم، نرخ‌های خودکشی در اجتماعات به‌طور معکوس با تغییر میزان انسجام و انتظام‌شان تغییر می‌یابد. از این رو، انتظار می‌رود که عوامل کلان‌پایه‌ی تضعیف‌کننده‌ی انسجام و انتظام اجتماعی همچون، جمعیت‌های مهاجر، نرخ‌های طلاق، نرخ‌های بیکاری، و نرخ‌های فقر بر نرخ‌های خودکشی تأثیرگذار باشند (استک ۲۰۰۰؛ هافمن و بحر ۲۰۰۶). البته، چون طلاق قبلاً به‌عنوان معرف‌سازه‌ی «انسجام خانوادگی» مدنظر قرار گرفته بود، سه متغیر «جمعیت‌های مهاجر» با شاخص «نسبت مهاجران وارد شده به کل جمعیت هر استان در طی پنج سال گذشته»، «نرخ بیکاری»، و «نرخ فقر» به‌عنوان متغیرهای کنترلی مدنظر قرار گرفتند. داده‌های خام سطح استانی این متغیرهای کنترلی نیز از نتایج تفصیلی سرشماری سال ۱۳۹۵ اخذ شده و با تعدیل‌شان بر اساس جمعیت هر استان، تبدیل به نرخ گردید. شاخص نابسامانی اجتماعی نیز از ترکیب وزنی متغیرهای مذکور بر اساس تکنیک «تحلیل مؤلفه‌های اصلی» در تحلیل عاملی پس از استاندارد کردن نمره‌ها ساخته شد.

یافته‌های تحقیق

در ابتدا و به‌منظور ارایه‌ی تصویری کلی از جایگاه استان‌های کشور در هر یک از مقیاس‌های تحقیق، در جدول زیر، پنج استانی که بالاترین و پایین‌ترین نمره را از هر یک سازه‌های تحقیق اخذ نموده‌اند، نمایش داده شده است.

جدول ۱. رتبه‌ی پنج استان واقع در کرانه‌ی بالا و پایین سازه‌های تحقیق (N = ۳۱)

نابسامانی اجتماعی	انسجام خانوادگی	توسعه اقتصادی اجتماعی	میزان تجانس مذهبی	نرخ خودکشی	بالاترین استان‌ها
چهارمحال و بختیاری	سیستان و بلوچستان	تهران	اردبیل	کرمانشاه	بالاترین استان‌ها
کهگیلویه و بویراحمد	ایلام	اصفهان	قم	ایلام	
کردستان	چهارمحال و بختیاری	یزد	مرکزی	کهگیلویه و بویراحمد	
کرمانشاه	خوزستان	سمنان	چهارمحال و بختیاری	لرستان	
خراسان جنوبی	بوشهر	بوشهر	کهگیلویه و بویراحمد	همدان	
نابسامانی اجتماعی	انسجام خانوادگی	توسعه اقتصادی اجتماعی	میزان تجانس مذهبی	نرخ خودکشی	پایین‌ترین استان‌ها
کرمان	گیلان	سیستان و بلوچستان	آذربایجان غربی	خراسان جنوبی	پایین‌ترین استان‌ها
سیستان و بلوچستان	تهران	کردستان	سیستان و بلوچستان	سیستان و بلوچستان	
قم	مازندران	آذربایجان غربی	گلستان	یزد	
گلستان	البرز	خراسان شمالی	هرمزگان	خراسان رضوی	

آذربایجان غربی	مرکزی	اردبیل	کردستان	بوشهر
----------------	-------	--------	---------	-------

یافته‌های مندرج در جدول ۱ دلالت بر این واقعیت داشته که از میان پنج استانی که بیشترین میزان خودکشی را داشته‌اند، هیچ استانی وجود نداشته که جزو استان‌های با پایین‌ترین میزان تجانس مذهبی باشد. همچنین، استان سیستان و بلوچستان در هر دو متغیر نرخ خودکشی و میزان تجانس مذهبی جزو پایین‌ترین استان‌ها بوده است. از این رو، می‌توان تصدیق نمود که یافته‌های مندرج در دو ستون مربوط به خودکشی و تجانس مذهبی در جدول ۱ با انتظار نظری این مطالعه مغایرت داشته و عمدتاً دلالت ابطالی برای فرضیه تحقیق دارد. ولی، هنوز نمی‌توان یک چنین نتیجه‌گیری‌ای را معتبر دانست و بدان اعتماد نمود. چرا که آزمون معتبر فرضیه تحقیق مستلزم بکارگیری تمام موردهای تحقیق است و نمی‌توان آزمون این فرضیه را فقط به این چند مورد خاص محدود نمود.

باری، برای واری تجری فرضیه تحقیق یا درک چگونگی ارتباط نرخ‌های خودکشی با میزان تجانس مذهبی در استان‌های ایران هنگامی که سه شاخص «توسعه اقتصادی-اجتماعی»، «انسجام خانوادگی» و «نابسامانی اجتماعی» کنترل شوند، از مدل آماری رگرسیون چندگانه استفاده شد. نتایج تحلیل رگرسیون نرخ‌های خودکشی بر متغیرهای مستقل و کنترلی تحقیق به‌همراه همبستگی‌های ساده و تفکیکی در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۲. رگرسیون نرخ خودکشی بر تجانس مذهبی با کنترل توسعه‌یافتگی، انسجام خانوادگی و نابسامانی اجتماعی (N = ۳۱)

متغیرهای مستقل و کنترل	همبستگی مرتبه صفر	همبستگی تفکیکی	ضریب ساده رگرسیون	ضریب استاندارد رگرسیون	مقدار T	معناداری T
۱ تجانس مذهبی	۰/۳۲	۰/۴۰	۷/۶۷	۰/۴۱	۲/۱۹	۰/۰۴
۲ توسعه‌یافتگی	-۰/۲۰	-	-۱/۴۹	-۰/۵۰	-۲/۶۲	۰/۰۲
۳ انسجام خانوادگی	-۰/۲۱	-	-۰/۷۵	-۰/۲۵	-۱/۵۲	۰/۱۴
۴ نابسامانی اجتماعی	۰/۵۰	-	۰/۹۵	۰/۳۲	۲/۰۱	۰/۰۵
مقدار ثابت(عرض از مبدأ) = ۵/۵						
همبستگی چندگانه معناداری F	ضریب تعیین	مقدار F				
۰/۶۷	۰/۴۵	۵/۱۸				
۰/۰۰۳						

نتایج مندرج در جدول ۲ نشان می‌دهد که ضریب همبستگی چندگانه معادل ۰/۶۷ محاسبه گردیده که مبین آن است که چهار متغیر تجانس مذهبی؛ توسعه اقتصادی-اجتماعی؛ انسجام

خانوادگی، و نابسامانی اجتماعی به‌طور همزمان ۶۷ صدم با نرخ خودکشی در استان‌های ایران همبستگی یا ارتباط داشته‌اند (=ارتباطی نسبتاً قوی). ضریب تعیین (R^2) بدست آمده نیز حکایت از آن دارد که این مدل توانسته است کمتر از نیمی (۴۵ درصد) از واریانس بین‌استانی نرخ خودکشی در ایران را توضیح دهد و ۵۵ درصد باقیمانده، متعلق به عوامل دیگر (و خطا) می‌باشد. این نسبت تبیینی در علوم اجتماعی، با توجه به محدودیت‌های داده‌ها و خطای اندازه‌گیری که ذاتی پژوهش‌های کلان‌پایه با داده‌های ثانویه است، میزان نسبتاً قابل قبولی است. نسبت F مشاهده شده برای آزمون معناداری ضریب تعیین (R^2) معادل ۵,۱۸ محاسبه گردیده که از لحاظ آماری نیز معنی‌دار بوده است ($P = ۰/۰۰۳$) و می‌توان به‌واقعی بودن توان تبیینی این مدل اعتماد نمود. با همه این‌ها، برای واری فرضیه اصلی تحقیق باید به‌آماره‌های همبستگی و ضرایب رگرسیون تجانس مذهبی بر خودکشی و معناداری آماری‌شان مراجعه کرد.

با اندکی تأمل بر یافته‌های منعکس شده در جدول ۲ روشن خواهد شد که از میان چهار متغیر تجانس مذهبی؛ توسعه اقتصادی-اجتماعی؛ انسجام خانوادگی؛ و نابسامانی اجتماعی؛ بیشترین همبستگی با نرخ استانی خودکشی متعلق به متغیر «نابسامانی اجتماعی» (۰/۵۰) بوده است (هر استانی نابسامانی اجتماعی‌اش بیشتر، نرخ خودکشی‌اش نیز بیشتر). ولی چنان که پیش‌تر اشاره شد، احتمال مشاهده همبستگی‌های جعلی در همبستگی‌های ساده زیاد است و بدون کنترل سایر متغیرهای مرتبط نمی‌توان به نتایج این نوع همبستگی‌ها خیلی اعتماد نمود.

از طرف دیگر، یافته‌های اصلی از تحلیل رگرسیون چندگانه دلالت بر آن دارند که وقتی تأثیرات سه متغیر توسعه اقتصادی-اجتماعی؛ انسجام خانوادگی، و نابسامانی اجتماعی کنترل شوند، تأثیر خالص تجانس مذهبی بر خودکشی در استان‌های ایران هم افزایشی بوده (ضریب همبستگی تفکیکی = ۰/۴۰ و بتا = ۰/۴۱) و حدنصاب آماری لازم برای اعتماد بدان‌ها ($P \leq ۰/۰۵$) را بدست آورده است ($P = ۰/۰۴$). در حقیقت، تأثیر تجانس مذهبی بر نرخ‌های استانی خودکشی در ایران از حیث شدت، «متوسط» و از حیث جهت، «مثبت» بوده است (بتا = ۰/۴۱+) که با پیش‌بینی نظری مندرج در فرضیه تحقیق کاملاً مغایرت دارد. چون، یافته‌ها دلالت بر آن دارند که هر چه از استان‌های با تجانس مذهبی کمتر به سمت استان‌های با تجانس مذهبی بیشتر حرکت کنیم، به‌جای مشاهده کاهش نرخ‌های خودکشی شاهد افزایش آن خواهیم بود. این یافته، اگرچه حکایت از تأثیر خالص و مستقل تجانس مذهبی بر نرخ‌های خودکشی در استان‌های ایران دارد، ولی دلالت کاملاً ابطالی برای این گزاره یا فرضیه اصلی تحقیق دارد که تجانس مذهبی ارتباط منفی با نرخ‌های خودکشی دارد.

تأملی نظری بر نتایج تحقیق

همان‌طور که گزارش شد، یافته‌های مربوط به آزمون رابطه میان تجانس مذهبی با خودکشی در ایران با روش تطبیقی درون‌کشوری و تحلیل بین‌استانی نتوانست حمایت تجربی برای این مدعا فراهم آورد که تجانس مذهبی ارتباط منفی یا تأثیر کاهشی بر خودکشی دارد. به‌عکس، یافته‌های این پژوهش نشان داد که تجانس مذهبی ارتباط مثبت یا تأثیر افزایشی بر نرخ‌های خودکشی در استان‌های کشور داشته است. یعنی برخلاف انتظار، هر چه از استان‌های با تجانس مذهبی کمتر به سمت استان‌های با تجانس مذهبی بیشتر حرکت کنیم، شاهد افزایش نرخ خودکشی خواهیم بود. در توضیح یک چنین یافته ناسازگاری با فرضیه تحقیق چه تفسیر نظری می‌توان ارائه داد؟ به‌سختی دیگر، آیا می‌توان از دیدگاه نظری پاسخی برای این پرسش پیدا کرد که چرا یک چنین الگوی غیرمنتظره‌ای مشاهده شده است و معنای آن چیست؟

قبل از هر چیز باید توجه را به این نکته جلب نمود که دو مفهوم «تجانس مذهبی» و «تنوع مذهبی» از حیث نظری و عملیاتی عکس یک‌دیگرند: تجانس مذهبی کمتر دلالت بر تنوع مذهبی بیشتر دارد، و تنوع مذهبی کمتر به معنای تجانس مذهبی بیشتر است. از حیث عملیاتی نیز هر دو سنجۀ «تجانس مذهبی» و «تنوع مذهبی» از یک فرمول واحد (= شاخص هرفیندال) به‌دست می‌آیند با این تفاوت که عدد به‌دست آمده از فرمول هرفیندال دلالت بر میزان تجانس مذهبی دارد؛ ولی اگر نتیجۀ فرمول شاخص هرفیندال را از عدد یک کم کنیم سنجۀ تنوع مذهبی به‌دست می‌آید^۱ (الیسون، بور و مک‌کال، ۱۹۹۷؛ اولسون، ۱۹۹۸؛ و آس و همکاران، ۲۰۰۲؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۱). از این رو، همبستگی آماری دو شاخص هم‌ارز تجانس مذهبی و تنوع مذهبی همواره معادل با منفی یک (-۱) می‌شود. پس وجود ارتباط مثبت میان تجانس مذهبی و خودکشی در مطالعه حاضر معادل و هم‌ارز است با وجود ارتباط منفی میان تنوع مذهبی و خودکشی. از این رو، اگر گفته شود که یافته‌های این تحقیق دلالت بر آن دارند که در استان‌های کشور، تنوع مذهبی ارتباط منفی با خودکشی دارد، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. به‌عبارت دیگر، یافته‌های تحقیق حاضر حمایتی تجربی برای این قضیه محسوب می‌شود که در سطح کلان، تنوع مذهبی تأثیر محافظتی بر کاهش نرخ‌های خودکشی داشته است. حال، به این پرسش می‌پردازیم که چنین یافته‌هایی، مورد انتظار چه دیدگاه نظری در جامعه‌شناسی دین است؟

^۱ شاخص «تنوع مذهبی» که از یک منهای نتیجۀ فرمول شاخص هرفیندال به‌دست می‌آید در دامنه‌ای بین صفر (هنگامی که تجانس کامل یا انحصار مذهبی با یک مذهب منفرد در جامعه وجود دارد) تا کمی مانده به یک (هنگامی که تعداد زیادی از مذاهب وجود دارند که سهم مساوی در بازار دین یک جامعه دارند) در نوسان است. هر چقدر عدد بدست آمده بزرگتر باشد، میزان تنوع مذهبی بیشتر خواهد بود.

با مروری بر ادبیات نظری در حوزه جامعه‌شناسی دین، شاید اگر گفته شود که متناسب‌ترین دیدگاه نظری با این یافته‌ها مدل بازار دین است، سخن دلالت آمیزی بیان شده باشد. قبل از تلاش برای اثبات این مدعا، ذکر این نکته ضروری است که در ادبیات علمی مربوط به ارتباط دین و خودکشی در سطح کلان همواره بر این قضیه تأکید شده است (چه تصریحاً و چه تلویحاً) که تأثیر کاهش دین بر خودکشی در هر سیستم اجتماعی یا جامعه‌ای منوط به قدرتمندی و سرزندگی دین است. لذا، از نظر دانش‌پژوهان معتقد به این نوع رابطه میان دین و خودکشی انتظار می‌رود که هر چه دین در سیستم‌های اجتماعی (از یک اجتماع کوچک گرفته تا جامعه کل) از قدرت و سرزندگی بیشتری برخوردار باشد، نرخ خودکشی کمتر باشد.

نظریه بازار دین در مقام پاسخ به این سوال که کدامیک از دو وضعیت متناقض «تجانس مذهبی» و «تنوع مذهبی» در یک سیستم اجتماعی یا جامعه منجر به افزایش قدرت و سرزندگی دین می‌شود، تأکیدش بر تنوع مذهبی است. استدلال این نظریه را می‌توان به این شرح خلاصه نمود:

افراد و گروه‌های مختلف در هر جامعه‌ای واجد خرده‌فرهنگ‌ها، نیازها و سلیقه‌های متفاوتی هستند؛ بنابراین، تنوع مذهبی با ارائه دادن سبک‌های مذهبی مختلف به هر یک از افراد و گروه‌ها که به‌بهترین وجه متناسب با خواسته‌هایشان باشد، موجب افزایش میزان مصرف دین در یک سیستم اجتماعی یا جامعه می‌گردد. از این روست که، بازارهای مذهبی متنوع‌تر با ارائه «فهرستی غنی‌تر» از گزینه‌ها برای انتخاب، طیف گسترده‌تری از مصرف‌کنندگان مذهبی را ارضاء خواهند کرد و در نتیجه، مشارکت و سرزندگی دینی را بالاتر می‌برند. در حقیقت، ورود مذاهب اضافی به بازار دین در یک جامعه موجب خواهد شد تا مذاهب موجود در آن جامعه تلاش‌هایشان را افزایش دهند و دین از قدرت و سرزندگی بیشتری برخوردار گردد. به‌سخن دیگر، تنوع مذهبی روی افزایش قدرت و سرزندگی دین تأثیر مثبت می‌گذارد؛ چون رقابت موجب می‌گردد که گروه‌های مختلف مذهبی سخت‌تر کار کنند تا اعضای‌شان را از دست ندهند، و گرنه بخاطر ریزش تدریجی اعضاء و در نهایت، نداشتن پیروان، از بین خواهند رفت. ضمن آن که، رقابت گروه‌های مذهبی با یکدیگر موجب عرضه بیشتر و کارآمدتر محصولات مذهبی می‌گردد تا بتوانند در یک بازار رقابتی، تقاضاهای مذهبی پنهان مصرف‌کنندگان را به‌اندازه کافی برآورده کنند؛ که نتیجه نهایی‌اش، قدرت و سرزندگی بیشتر دین خواهد بود. پس، به‌خلاف ایده برخی جامعه‌شناسان مثل دورکیم (۱۸۹۷) و برگر (۱۹۶۹) در خصوص قدرتمندی دین در شرایط وجود تجانس و انحصار مذهبی در جامعه، تنوع مذهبی نه تنها به‌دین آسیب نمی‌رساند، بلکه با افزایش کمیت و کیفیت عرضه کالاها و خدمات مذهبی در جامعه برای برآورده نمودن نیازها و ذائقه‌های متفاوت مذهبی مردم به سرزندگی دین نیز کمک کرده و

موجب تقویت و قدرتمندی دین می‌شود (فینک و استارک ۱۹۸۸؛ استارک و فینک ۲۰۰۰؛ مونتگومری ۲۰۰۳؛ یاناکن و بین‌بریج ۲۰۱۰؛ استارک و کورکوران ۲۰۱۹).

حاصل سخن آن که، چنین الگویی از ارتباط میان تنوع مذهبی با قدرت‌یابی بیشتر دین است که می‌تواند به‌مثابه یک سپر یا عامل محافظتی مهم در برابر خودکشی عمل کند و نرخ‌های خودکشی را کاهش دهد. پس در تحلیل پسینی می‌توان با تفسیر نظری اشاره شده، نتایج تجربی بدست آمده را توضیح داد. البته، مطابق با آموزه‌های روش‌شناسی علمی باید تأکید نمود که این تحلیل پسینی یا تفسیر نظری برای یافته‌های تحقیق لزوماً به‌معنای موجه‌ترین تفسیر ممکن نیست؛ چون شاید بتوان شماری از توضیح‌های نظری متفاوت را نیز مطرح کرد که با این شواهد تجربی همساز باشند. از این رو، تصدیق می‌کنیم که نتایج این پژوهش برای تحقیقات آتی، موقتی و ناتمام باقی خواهد ماند.

منابع

- دورکیم، امیل (۱۳۷۸)، *خودکشی*، نادر سالارزاده امیری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۳)، *صور ابتدایی حیات دینی*، نادر سالارزاده امیری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- صالحی، محمدجواد (۱۳۹۷) رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس شاخص‌های توسعه انسانی و سرمایه انسانی، *فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی*، دوره ۲۴، شماره ۱، صص ۲۷ الی ۴۹.
- علیوردی‌نیا، اکبر (۱۳۹۹)، *خودکشی در ایران*، انتشارات آگاه.
- موج سوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان* (۱۳۹۵)، دفتر طرح‌های ملی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- Abdel-Khalek, A. (2004), Neither altruistic suicide, nor terrorism but martyrdom: A Muslim Perspective, *Archives of Suicide Research*, 8 (1) 99–113.
- Bainbridge, W. S. (1989), The religious ecology of deviance, *American Sociological Review*, 54: 288–295.
- Breault, K. (1986), Suicide in America: A test of Durkheim's theory of religious and family integration 1933–1980, *American Journal of Sociology*, 92 (3) 628–656.
- Breault, K. (1988), Beyond the quick and dirty: Problems associated with analyses based on small samples of large ecological aggregates: Reply to Girard, *American Journal of Sociology*, 93: 1479–1486.

- Breault, K. (1994), "Was Durkheim right? A critical survey of the empirical literature on Le Suicide", In L. David (Ed.) *Emile Durkheim Le Suicide, 100 Years Later*, pp: 11–29, Philadelphia, PA: Charles Press.
- Burr, W., P. McCall & E. Powell- Griner, (1994), Catholic religion and suicide: The mediating effect of divorce, *Social Science Quarterly*, 75: 300–318.
- Colucci, E. & G. Martin (2008), Religion and spirituality along the suicidal path, *Suicide and Life-Threatening Behavior*, 38: 229–244.
- Cochran, John, Peter Wood and Bruce Arneklev (1994), is the religiosity-delinquency relationship spurious?, *journal of research in crime and delinquency*, 31 (1) 92- 123.
- Dervic, K., M. A. Oquendo, Grunebaum, , M. F. Ellis, A. K. Burke & J. J. Mann (2004), Religious affiliation and suicide attempt, *American Journal of Psychiatry*, 161 (12) 2303–8.
- Demerath, N.J. and Rhys Williams (1992), *A Bridging of Faiths*, Rutgers University Press.
- Durkheim, E. (1897), *Suicide*, New York: Free Press.
- Ellison, Christopher and Linda George (1994), Religious Involvement, Social Ties and Social Support in a South eastern Community, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 33:46-61.
- Ellison, Christopher, J. Burr, & P. McCall (1997), Suicide homogeneity and metropolitan suicide rates, *Social Forces*, 76: 273–299.
- Feld, Scott (1982), Social Structural Determinants of Similarity among Associates, *American Sociological Review*, 47: 797-801.
- Finke, Roger, and Rodney Stark (1988), Religious Economies and Sacred Canopies: Religious Mobilization in American Cities, *American Sociological Review*, 53: 41–49.
- Finke, Roger, and Rodney Stark (1989), Evaluating the Evidence: Religious Economies and Sacred Canopies, *American Sociological Review*, 54: 1054–1056.
- Gay, David, Christopher Ellison and Daniel Powers (1996), In Search of Denominational Subcultures, *Review of Religious Research*, 38 :3-17.
- Hoffmann, John and Stephen Bahr (2006), "Crime/Deviance", in: *Handbooks of Religion and Social Institutions*, Edited by Helen Rose Ebaugh, Springer Science Media, Inc., pp:241-263.
- Huang, WC (1996), Religion, culture, economic and sociological correlates of suicide: A cross national analysis, *Applied Economics Letters*, 3: 779–782.
- Iannaccone, Laurence (1991), "The Consequences of Religious Market Structure: Adam Smith and the Economics of Religion," *Rationality and Society*, 3: 156–177.
- Ineichen, Bernard (1998), The influence of religion on the suicide rate: Islam and Hinduism Compared, *Mental Health, Religion and Culture*, 1: 31–36.

- Jacobson, David (1987), The Cultural Context of Social Support and Social Networks, *Medical Anthropology Quarterly*, 1: 42-67.
- Kamal, Z., & K. M. Loewenthal (2002), Suicide beliefs and behavior among young Muslims and Hindus in the UK, *Mental Health, Religion & Culture*, 5 (2) 111-118.
- Liebertson, Stanley (1969), Measuring Population Diversity, *American Sociological Review*, 34: 850-862.
- Lin, Nan, Mary Woelfel and Stephen Light (1985) The Buffering Effect of Social Support Subsequent to an Important Life Event, *Journal of Health and Social Behavior*, 26:247-63.
- Marsden, Peter (1988), Homogeneity in Confiding Relationships, *Social Networks*, 10: 57- 76.
- Moore, Matthew (2015), Religious heterogeneity and suicide: A cross-national analysis, *Social Compass*, 62 (4) 649-663.
- Neeleman, J., Halpern, D., Leon, D., & Lewis, G. (1997), Tolerance of suicide, religion, and suicide rates: An ecological and individual study in 19 Western countries, *Psychological Medicine*, 27, 1165-1171.
- Pargament, Kenneth (1996), "Religious Methods of Coping: Resources for the Conservation and Transformation of Significance", Pp. 215-37 in: *Religion and the Clinical Practice of Psychology*, edited by Edward Shafranske, American Psychological Association.
- Pescosolido, Bernice (1990), The social context of religious integration and suicide: Pursuing the networks explanation, *Sociological Quarterly*, 31, 337-357.
- Roberts, Keith (1984), *Religion in sociological perspective*. Homewood, IL: The Dorsey Press.
- Rosenberg, Morris (1962), The Dissonant Religious Context and Emotional Disturbance, *American Journal of Sociology*, 68 :1-10.
- Sadique, Kim (2016), "The Effect of Religion on Crime and Deviancy", in: *Religion, Faith and Crime*, Edited by Kim Sadique & Perry Stanislas, Palgrave Macmillan, pp:21-44.
- Stack, Steven (1982), Suicide: A decade review of the sociological literature, *Deviant Behavior*, 4: 41-66.
- Stack, Steven (1983), The Effect of Religious Commitment on Suicide: A Cross-National Analysis, *Journal of Health and Social Behavior*, 24 (4) 362-374.
- Stack, Steven (2000), Suicide: A 15-Year Review of the Sociological Literature, *Suicide and Life-Threatening Behavior*, 30 (2) 163-176.
- Stack, Steven and Augustine Kposowa (2011), "Religion and Suicide: Integrating Four Theories Cross- nationally", in: *International Handbook of Suicide Prevention*, Edited by Rory O'Connor, Stephen Platt, Jacki Gordon, John Wiley & Sons, Ltd. pp: 235-252.

- Stack, Steven (2000), Suicide: A 15-Year Review of the Sociological Literature, *Suicide and Life-Threatening Behavior*, 30 (2) 163-176.
- Stack, Steven and Augustine Kposowa (2011), "Religion and Suicide: Integrating Four Theories Cross- nationally", in: International Handbook of Suicide Prevention, Edited by Rory O'Connor, Stephen Platt, Jacki Gordon, John Wiley & Sons, Ltd. pp: 235-252.
- Stark, Rodney, Roger Finke & Laurence Iannacone (1995), Pluralism and Piety: England and Wales 1851, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 34: 431-444.
- Stark, Rodney & W. S. Bainbridge (1996), *Religion, deviance, and social control*, New York: Routledge.
- Stark, Rodney (1996), Religion as context: Hellfire and delinquency one more time, *Sociology and Religion*, 57: 163-173.
- Stark, Rodney (2008), the Complexities of Comparative Research, *Interdisciplinary Journal of Research on Religion*, 4 (4).
- Wald, Kenneth, Dennis Owen and Samuel Hill (1988), Churches as Political Communities, *American Political Science Review*, 82: 531-48.
- Worchel, Dana & Robin Gearing (2010), *Suicide assessment and treatment*, Springer Publishing Company.
- Wuthnow, Robert (1994) *Sharing the Journey*, Oxford University Press.